ادامه از صفحه یک

جلوه‌های ویژه فیلم در سینمای ایران بی‌نظیر یا حداقل کم‌نظیر است، قصه بسیار پرکشش است و اجازه نمی‌دهد مخاطب لحظه‌ای چشم از پرده سینما بردارد، گره‌های داستان سر جای خود است، بازی‌ها بجا و گیراست و موسیقی کارن همایون‌فر مثل همیشه به تصویر کمک می‌کند.
در مجموع به لحاظ فنی آخرین اثر ابراهیم حاتمی‌کیا از لحاظ قوت و درهم‌تنیدگی فرم و محتوا چند سر و گردن از متوسط سینمای ایران بالاتر است، البته اگر به یاد کارهای قبلی حاتمی‌کیا مانند «آژانس...»، «چ» و «بادیگارد» به‌دنبال دیالوگ‌های طلایی می‌گردید که دهان‌به‌دهان بچرخد و خاطره شود، باید به شما بگویم چیزی گیرتان نمی‌آید و این شاید از معدود ایرادهای «به وقت شام» باشد.
«به وقت شام» با این اوصاف از بهترین کارهای ابراهیم حاتمی‌کیاست، از بهترین کارهای یک ابراهیم حاتمی‌کیای کلاسیک، یک جامعه‌شناس آرمان‌خواه، زمان‌شناس و البته غیرقابل مصادره، پشت دوربین.

نقد

به وقت شام؛ به وقت حاتمی‌کیا

پرویز امینی، استاد دانشگاه درمورد تازه‌ترین اثر حاتمی‌کیا نوشت: «به وقت شام»، فیلمی پرحادثه و پرتعلیق و پرنشانه و با ریتم تند است که مخاطب نمی‌توانست لحظه‌ای از آن چشم و گوش بردارد. سکانس‌های افتتاحیه و پایان‌بندی جذاب، قوت سکانس‌های پرتعداد خارجی، دراماتیزه کردن پرتعلیق ماجرا در لوکشین محدود درون هواپیما (شبیه آژانس) و توانایی در شخصیت‌پردازی علی قهرمان فیلم و کنتراستی که بین پدر و پسر در دو جبهه ایجاد شده و تفهم متمایزی که بین دو عمل فیزیکا مشابه انتحاری- که به کشتار مردم بی‌دفاع و فدا کردن خود برای نجات مردم منتهی شد- نشان از کارگردانی سطح بالا دارد. «به وقت شام» فیلمی فراتر از سینمای ایران است که فقط باید دید؛ دیدن «به وقت شام» حس «باشکوه» سینمایی به مخاطب با هر نوع سلیقه‌ای می‌دهد. تشویق همگانی و ممتد مخاطبان بعد از تماشای فیلم، بازنمایی این حس باشکوه بود.

در کلاس ما

پدر و مادرهای پلاستیکی

آمنه اسماعیلی
مدرس ادبیات

فاطمه، میز آخر می‌نشست در کلاس سوم ریاضی و در کل تصمیم گرفته بود که اهل اعتراض و مخالفت باشد. اولین باری که پدر و مادرش با هم به مدرسه آمدند، اصلا باور نکردم که فاطمه دختر این زوج موجه باشد. البته اولین باری نبود که دانش‌آموزی را می‌دیدم که اصلا شبیه پدر و مادرش نیست، اما این‌بار اوضاع خیلی فرق داشت و تفاوت خیره‌کننده بود. فاطمه که دوست داشت آرتمیس صدایش کنیم، علاقه داشت روی بدنش خالکوبی کند و موهایش را طور عجیب و غریبی کوتاه کند و دور مچ دست‌هایش پر از دستبندها و نمادهای عجیب و غریب باشد.
همیشه در حال اعتراض بود...؛ به تمام لباس‌های من ایراد می‌گرفت و در کل با تمام درس‌ها خصوصا با زمینه تاریخی و مذهبی مشکل داشت و اگر هم شعر عاشقانه‌ای می‌خواندم، سریع می‌گفت «خانم! خواهشا مخ این بچه‌ها را با این لطافت‌هایی که انسان را از حقایق دور می‌کند، پر نکنید....» از فردوسی خوشش می‌آمد. گاهی یک بیت عاشقانه از فردوسی می‌خواندم و وقتی چهره‌اش در هم می‌رفت، می‌گفتم که برای گل روی فاطمه آرتمیس‌نشان، از فردوسی خواندم. درس فیزیک را خیلی دوست داشت و من مانده بودم که چرا میان این همه درس و این همه معلم، تنها با این معلم و با این درس ارتباط برقرار کرده است.
یک روز در دفتر از همکارم پرس‌وجو کردم و گفتم رفتار او با فاطمه، سر کلاس چطور است؟ گفت «فاطمه! شبیه نوجوانی‌های خود من است. من هم فقط برای فرار از اجبارهایی که اصلا چیز عجیب و غریب و سختی هم نبود گاهی همیشه اعتراض می‌کردم و بعد از مدتی به همه چیز.... فاطمه را مثل خودم دیدم و به او گفتم تو سر کلاس من آزادی.... فقط کاری نکنی که من به شخصیت و شعور تو شک کنم. همان شد.... فاطمه سعی کرد ایده‌آل‌ترین باشد سر کلاس من....» یاد حرف مادرم روز اول تدریسم افتادم که گفته بود «مثل یک مادر دلسوز معلمی کن نه یک حقوق‌بگیر....» همکارم دانش‌آموزش را مثل یک مادر شناخته بود. مشاور تحصیلی مدرسه، پدر و مادر آرتمیس را خواسته بود و ما را هم دعوت کرده بودند که در آن جلسه حضور داشته باشیم و وضعیت را بررسی کنیم. پدر ایشان حدود ۱۰ دقیقه فقط از سوابق فرهنگی‌اش گفت و مادر ایشان هم منبر مفصلی از خیریه‌هایی که در آن فعالیت می‌کرد، برای ما رفت و در آخر ناباورانه گفت که فاطمه شبیه ما نشد! و برای ما فرزند ایده‌آلی نیست و فقط می‌خواهیم که بدتر از این نشود.... من پیش‌دستی کردم و گفتم «چه شد که به این نقطه رسیدید؟ به هر حال فاطمه یکدفعه ۱۷ ساله نشده....» متفق‌القول گفتند: «فاطمه به عمه سرکشش رفته....» بیش از همیشه احساس کردم که باید فاطمه را همراهی کرد....
مادرش گفت «فاطمه اصلا بچه چارچوب‌پذیری نیست و در کل سرکش است و این بحث امروز و دیروز نیست، فاطمه در کل همین‌طور است....» پرسیدم «چقدر سعی کردید با چیزهایی که دلخواه اوست و ضرر کمتری دارد، همراهی کنید؟» مادرش خیلی آشفته شد از سوال من و با صدایی که از حد معمول بلندتر بود گفت «ما پدر و مادریم و حتما تمام سعی خودمان را کردیم برای تربیت او. ولی ما خودمان هم اعتقاداتی داریم که نمی‌شود برای یک بچه که حرف نمی‌شنود و منطق ندارد، زیر پا بگذاریم....» پدر فاطمه حرف مادرش را قطع کرد و گفت: «وقتی بچه‌ای ذاتا منطق ندارد، نمی‌شود کاریش کرد خانم معلم!» و این خانم معلمش را به سن و سال کم من و جثه‌ای که بیشتر شبیه دانش‌آموز بود، طعنه زد و گفت «لطفا صدایش کنید تا جلوی خود شما ثابت کنم، چقدر این بچه بی‌منطق است....» فاطمه را صدا کردند. درحالی که داشت آستین‌های مانتویش را تند تند پایین می‌داد و مقنعه‌اش را جلو می‌کشید، وارد دفتر شد و در آن جلسه پنج، شش نفری قرار گرفت.
پدرش رو به فاطمه کرد و گفت «چه چیزی خواستی و برایت تهیه نکردم؟» فاطمه کمی آدامس داخل دهانش را جابه‌جا کرد و گفت «الان برای چی باید جواب بدهم؟ که چه چیزی حل شود؟» پدرش از جا بلند شد و دست مردانه‌اش را زد به صورت فاطمه و گفت «دیدید؟ دیدی خانم معلم!؟ این بچه باید برای من مهم باشد؟» همه ما مات مانده بودیم. فاطمه به‌سرعت دوید به سمت کلاس، کیفش را برداشت و از مدرسه بیرون رفت....

ادامه دارد...

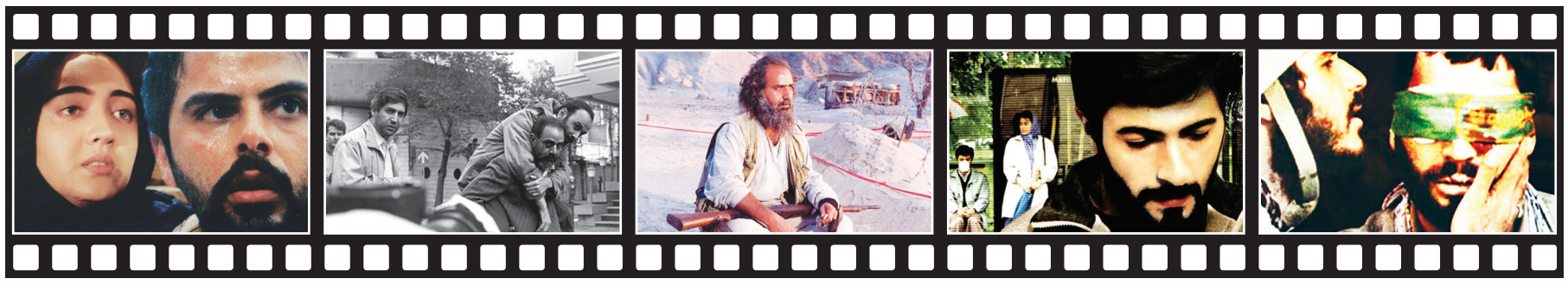

گزارش یک

حاتمی‌کیا امسال با نوزدهمین اثر خود در جشنواره سی‌وششم فیلم فجر حاضر شده است

پرواز آقای «دیده‌بان» در «به وقت شام»

ابراهیم حاتمی‌کیا فعالیت‌های سینمایی‌اش را از سال ۱۳۵۹ با نوشتن فیلمنامه و کارگردانی فیلم‌های کوتاه در فضای جبهه و جنگ آغاز کرد. در سال ۱۳۶۴ نخستین فیلم بلند خود را به نام «هویت» برای شبکه دوم سیما ساخت. «هویت» به مسائل اجتماعی روز آن زمان و جریانات پرتب‌وتاب سیاسی سال‌های اولیه انقلاب می‌پرداخت و می‌کوشید تصویری واقع‌گرایانه از گرایش‌های سیاسی آن دوران پرآشوب ارائه دهد.
در دومین تجربه سینمایی خود فیلم «دیده‌بان» را در سال ۶۷ ساخت؛ فیلمی که بین اهالی سینما دیده شد و در سال‌های بعد، انتظار برای دیدن فیلم جدید حاتمی‌کیا بیشتر شد. «مهاجر» دومین اثر تحسین‌برانگیز حاتمی‌کیا بود که توانست سیمرغ بلورین بهترین فیلم جشنواره فیلم فجر سال ۶۸ را دریافت کند. حاتمی‌کیا در «وصل نیکان» به فضای شهر تهران باز می‌گردد و قصه‌اش را میان موشک‌باران تعریف می‌کند. اثر بعدی حاتمی‌کیا «از کرخه تا راین» بود که بخش مهمی از آن در خارج از کشور فیلمبرداری شد. این فیلم از جمله به‌یادماندنی‌ترین آثار ابراهیم حاتمی‌کیاست؛ فیلمی که در سال ۱۳۷۱ با موضوع سرنوشت قربانیان بمب‌های شیمیایی در جنگ ایران و عراق ساخته شد. حاتمی‌کیا سال بعدش «خاکستر سبز» را ساخت. آخرین فیلمی که او در خارج از مرزهای ایران ساخت. حاتمی‌کیا در برنامه راز به اشاره به این فیلم گفته بود: «ما فکر می‌کردیم که بعد از جنگ ماموریت جهادی تمام شده است ولی ماجرای بوسنی صحنه را باز کرد و دشمن هم وسیع‌تر شد و در آن فضا شامه‌ام به آن سمت کشیده شد. من زمانی که خواستم این فیلم را بسازم سارایوو در محاصره بود و ما اولین کشوری بودیم که درباره بوسنی فیلم ساختیم. با بچه‌های بوسنی نشستم و نتیجه‌اش شد این فیلم. در بسیاری از صحنه‌های فیلم بازیگران خود بچه‌های بوسنیایی هستند که در حال آوارگی سر صحنه فیلم من حاضر می‌شوند؛ گریه می‌کردند همه می‌دانستند چه کنند و اتوماتیک سر جای خودشان قرار می‌گرفتند.»
فیلم بعدی حاتمی‌کیا، «بوی پیراهن یوسف» بود که یکی از درخشان‌ترین آثار سینمای ایران در حوزه بازگشت اسرای دفاع مقدس محسوب می‌شود. «برج مینو»، فیلم بعدی او قصه بازخوانی خاطرات جنگ است. قصه دکل ققنوس در جزیره مینو و موسی با بازی علی مصفا که نمی‌خواهد خاطرات روزهای جنگ را مرور کند.
حاتمی‌کیا در سال ۷۶ «آژانس شیشه‌ای» را ساخت. خودش در مورد ساخت این فیلم گفته است: «در آن سال‌ها عزت‌ا... ضرغامی معاون سینمایی وزیر ارشاد بود و بین من و او مشکلی به وجود آمده بود. به همین دلیل من سه ماه سینما را ترک کردم و در مغازه پدرم مشغول به کار شدم. در این سه ماه فیلمنامه «آژانس شیشه‌ای» را بدون آنکه امیدی به تولیدش داشته باشم نوشتم. وقتی که فیلمنامه «آژانس شیشه‌ای» را می‌نوشتم، به هیچ عنوان امیدی به ساخته شدن آن نداشتم و همین باعث شد که در نوشتن فیلمنامه این فیلم خیلی راحت برخورد کنم و تنها هدفی که از نوشتن آن دنبال می‌کردم، زدن حرف‌های دلم بود و واکنشی بود به شرایط زمانه. فیلمنامه را به عطاءا... مهاجرانی معاون حقوقی رئیس‌جمهوری دادم بخواند. او پس از خواندن از من خواست تمام نسخه‌های آن را از بین ببرم، چون معتقد بود چنین داستانی می‌تواند خطرساز باشد. اما جالب اینکه تولید این فیلم به دوران گذار دولت‌ها خورد و حبیب‌ا... کاسه‌ساز مجوز تولید را امضا کرد. من «آژانس شیشه‌ای» را در زمان وزارت خود مهاجرانی ساختم!» او برای ساخت این فیلم، جایزه بهترین فیلمنامه و کارگردانی را از شانزدهمین جشنواره فیلم فجر دریافت کرد. «روبان قرمز» و «موج مرده» دو اثر بعدی حاتمی‌کیا بودند ولی آنچنان که «آژانس شیشه‌ای» دل مخاطبانش را برده بود، نتوانستند با مخاطبان ارتباط برقرار کنند. حاتمی‌کیا و اصغر فرهادی، فیلمنامه «ارتفاع پست» را بر اساس یک رویداد واقعی نوشتند. این فیلم در سال ۸۱ به نمایش در آمد و اکران موفقی داشت. «به رنگ ارغوان» فیلم بعدی حاتمی‌کیاست که تا سال‌ها در توقیف ماند. سیزدهمین فیلم او بعد از پنج سال در جشنواره بیست و هشتم فیلم فجر رونمایی شد و سیمرغ بلورین بهترین فیلم را دریافت کرد. در دهه ۸۰، شرکت سینمایی مشترک حاتمی‌کیا و شخصی به‌نام پیرهادی که اولین کارشان «به نام پدر» بود و بعد هم «دعوت» و «گزارش یک جشن»، خیز حاتمی‌کیا برای ورود به اجتماع در حال تغییر ایران بود. فیلم‌های قابل‌توجهی که نشانه‌گیری‌های دیگری از حاتمی‌کیا در زندگی سینمایی‌اش نشان می‌داد. حاتمی‌کیا بعد از ساخت «چ» در سال ۹۳، بار دیگر سراغ سال‌های دفاع مقدس رفت. این فیلم، داستان دو روز از زندگی دکتر مصطفی چمران در پاوه را به تصویر کشید. در سال ۹۴ حاتمی‌کیا، «بادیگارد» را ساخت تا بعد از سال‌ها با پرویز پرستویی، از آرمان حفظ حیثیت نظام بگوید. آقای کارگردان در نوزدهمین اثر سینمایی خود سراغ قصه‌ای متفاوت از حضور تروریست‌های داعش در منطقه رفته است که این اثر در جشنواره سی‌وششم فیلم فجر با استقبال مواجه شد.

یادداشت

دروغ است، «شعله‌ور» درباره «حسد» نیست!

علیرضا جباری دارستانی
روزنامه‌نگار و منتقد سینمایی

اگر کار منتقد هنری، بنا بر نظر بسیاری از نظریه‌پردازان هنر و منتقدان ادبی «نشان دادن» یا «اشاره کردن» به نکات و جنبه‌هایی است که یا خود در آثار هنری پنهان می‌مانند، یا خالقان آن آثار، برای پنهان‌سازی آنها تلاش می‌کنند متن حاضر تلاشی است برای نشان دادن برخی از نکات و جنبه‌های پنهان‌مانده در فیلم سینمایی «شعله‌ور» ساخته حمید نعمت‌ا...! نکات و جنبه‌هایی که حتی عامدانه توسط نویسندگان و کارگردان این اثر سینمایی که می‌توان آن را با اغماض «اثری هنری» هم خواند، پنهان می‌شود و به‌ویژه با تقلیل موضوع این اثر به «فیلمی درباره حسد!» این پنهان‌سازی شکل تمام‌عیاری به خود می‌گیرد.
مایلم با همین ادعای گزاف و دهان‌پر کنم، آغاز کنم: «شعله‌ور هیچ ربطی به حسد ندارد! این فیلم درباره هر چیزی می‌تواند باشد جز حسد! این فیلم، قصه یک آدم بیچاره است و حسد اساسا خصلت یک انسان تنهامانده در جهانی وامانده نیست. حسد در بهترین حالت یک رذیله اخلاقی برای آدمیانی با فرهنگ بورژوایی در جهانی است که همه چیز سر جای خودش است؛ الا چند چیز که از نظر آن حسودان باید در اختیار آنها می‌بود! حسد خصلت آدمیانی است که چیز یا چیزهایی دارند و مزه داشتن آن «چیز»ها زیر زبان‌شان هست و به‌واسطه آن چیزها می‌توانند از نداشتن «چیز»های دیگری که دیگران واجد آنها هستند، دچار حسد شوند. «فرید» (با بازی امین حیایی) همان‌طور که در ابتدایی‌ترین بخش فیلم- حتی قبل از تیتراژ- می‌گوید یک «بیچاره»ی به تمام معنا است؛ او هیچ چیز ندارد و اتفاقا خیلی هم خوب می‌داند که یک «بی‌همه‌چیز» است. حسد خصلت بی‌همه‌چیزها نیست و هر قدر هم خالقان اثر بخواهند به ما گوشزد کنند او حسود است، ما باور نخواهیم کرد! نه، آدمی مانند فرید اساسا نمی‌تواند حسود باشد، او حتی امکانات حسادت‌ورزی را هم ندارد و همه ارزش کار نعمت‌ا... و مقدم‌دوست در همین جاست؛ خلق کاراکتری آشنا و بسیار نزدیک به همه ما! کاراکتری که آنقدر بیچاره است که وقتی «گناه» می‌کند، همه ما با او همذات‌پنداری می‌کنیم و ترجیح می‌دهیم گناهکاری و فرومایگی او را حمل بر «عصیانگری» کنیم، نه «حسادت»!
از سوی دیگر، تلاش برای کهن جلوه دادن موضوع جعلی مورد نظر سازندگان، به‌عنوان یک رذیله اخلاقی باستانی، با اتکا به مکانی کهن و باستانی‌ای که بخش مهمی از داستان در آنجا روایت می‌شود، اصلا قابل قبول نیست؛ اگر قرار باشد تنها دو فیلم از کل فیلم‌های تاریخ سینمای ایران را فیلمی «مدرن» در معنای دقیق و حقیقی آن بخوانیم، قطعا «شعله‌ور» یکی از آن دو فیلم است و اصلا نمی‌توان انتخاب لوکیشن‌ها یا روایت کردن قصه فیلم را در استانی که وجوه باستانی دارد و مثلا زادگاه «رستم» است، به‌عنوان یک توجیه مناسب برای چسباندن این فیلم به امری که باستانی یا سنتی (حسد) است، پذیرفت. اتفاقا شعله‌ور قصه یک انسان امروزی و کاملا معمولی، بیچاره، درب و داغان، کم‌آورده، سرکوب‌شده، فراموش شده و از هم پاشیده است؛ ویژگی‌هایی کاملا مدرن که حتی اگر در کاراکترهایی که در میان قبایل بدوی آفریقایی و دهات کوره‌های آسیایی هم زندگی کنند، یافت شود، هیچ چیز از مدرن بودنشان کم نمی‌شود. فرید همان‌طور که خود بارها تاکید می‌کند چنین انسان بیچاره و از هم‌پاشیده‌ای در همین جهان دم‌دست ما است. اما بیچاره و سرکوب‌شده و داغان‌شده و پاشیده‌شده از چه چیزی؟ این مهم‌ترین سوال است تا ما از طریق آن بتوانیم به واکاوی و حتی واسازی محتوا و فرم فیلم حمید نعمت‌ا... برسیم.
«شعله‌ور» دو پاره است و این دوپارگی بزرگ‌ترین ضعف این «اثر هنری» است؛ پاره یا نیمه اول فیلم، یک نیمه استثنایی و کم‌نظیر در سینمای ایران است. در این نیمه، ما تقابل انسانی مدرن و البته بیچاره را با جهان شاهدیم و اگر مایل بودید می‌توانید به‌جای واژه «جهان» از واژه‌هایی مانند «هستی» یا حتی «تقدیر» و «سرنوشت» هم استفاده کنید. این تقابل و رویارویی به «شعله‌ور» این امکان را می‌دهد تا خود را به مرزهای یک تراژدی واقعی و مدرن نزدیک کند و واجد جدیت هستی‌شناختی‌ای شود که هنوز فیلم‌های ایرانی به چند فرسنگی آن هم نرسیده‌اند. به همین دلیل «شعله‌ور» در نیمه نخست خود به مدرن‌ترین آثار هنری جهان کنونی پهلو می‌زند و خود را واجد وجوه انتقادی‌ای می‌کند که بی‌هیچ شعاری و از درون، به ما یادآور می‌شود که تمامیت فرهنگ در عصر بورژوایی کنونی به قول «تئودور آدورنو» چیزی نیست جز مشتی آشغال! در همین نیمه نخست است که جهان ما به‌عنوان جایی تصویر می‌شود که در آن «اگر نمی‌توانی ممتاز باشی؛ هری!» اگر نمی‌توانی انسانی «قهرمان»، «موفق»، «پولدار»، «دارای شغل و کار و بار و خانه و... آبرومند» باشی، باید گورت را گم کنی! جهانی که در آن انسان‌های معمولی و بیچاره نه‌تنها هیچ جایی ندارند، بلکه مدام فحش می‌خورند، تحقیر و سرکوب می‌شوند و از هم می‌پاشند.
حالا می‌توان به آن سوال مهم- لااقل با توجه به نیمه‌نخست فیلم- پاسخ داد: فرید در برابر جهانی قرار گرفته است که با حفظ وضعیت کنونی، مدام تخریب و تحقیر و سرکوب خواهد شد و بدین‌ترتیب روزبه‌روز و آن به آن، از هم پاشیده‌تر خواهد شد؛ حتی او زمانی که بخواهد خود را مانند خوش‌پوش‌ها و موفق‌ها و قهرمان‌ها و بی‌دردها معرفی کند و لااقل برای پسر و همسرش نقش یک پدر و همسر باکلاس و جنتلمن را به نمایش بگذارد و با ساخت یک هواپیمای کنترلی پیشرفته نشان دهد که تا چه حد قادر به همراه شدن با منطق و مناسبات این جهان بی‌رحم است، باز هم گند می‌زند، تحقیر می‌شود و فحش می‌خورد!
فرید در این جهان نمی‌تواند یک قهرمان باشد! این مهم‌ترین ویژگی قهرمان فیلم «شعله‌ور» است که گویا کارگردان می‌خواسته بیشتر ضدقهرمان جلوه کند! اما فرید ضدقهرمان نیست، او واقعی‌ترین قهرمانی است که سینمای ایران تاکنون به خود دیده است؛ قهرمانی که نمی‌تواند قهرمان باشد و همواره در جدال با جهانش ناکام می‌ماند. این ویژگی همه قهرمانان مدرن آثار هنری بزرگ در جهان مدرن است؛ جهانی که به گفته «گئورگ لوکاچ» گویی «خدا آن را ساخته و بعد ترکش کرده است!» جهانی که به گفته مهندس تاسیسات گلخانه در «شعله‌ور»، «هر کس نمی‌تواند ممتاز باشد، هری!» نیمه نخست فیلم نعمت‌ا... نه‌تنها القاکننده این تقابل استثنایی مدرن بین انسان بیچاره ایرانی و مناسبات سخت و متصلب این جهان است، بلکه همچنین نشانگر «درافتادن»، «تن زدن» و «عصیان کردن» فرید نسبت به منطق و مناسبات چنین جهانی است.
نیمه دوم فیلم از همین جا یعنی با عزیمت یا «فرار» (تن زدن) فرید از مناسبات جهان موجود و پناه بردن به جایی که به قول نعمت‌ا... «شاید بیشترین فاصله را با ما دارد»، شروع می‌شود. اما ایراد اساسی کار در نیمه دوم فیلم این است که آن جدال واقعی و عینی و در عین حال اصیل و بنیادین با جهان، از دست می‌رود و به جدالی بین فرید و یکی دو نفر که به‌عنوان قهرمان به ما معرفی می‌شوند، فروکاسته می‌شود. در این نیمه، از جان فیلم کاسته شده و اگرچه تلاش می‌شود با تصاویر ناب و نماهای زیبا از طبیعت شگفت‌انگیز استان سیستان و بلوچستان همچنان نفوذ و جذابیت فیلم حفظ شود، ولی مخاطب باهوش فیلم خود را از آنچه روی می‌دهد جدا می‌بیند. زیرا دیگر درکی هستی‌شناختی و مشترک با آنچه از فرید سر می‌زند، ندارد! فرید کم‌کم از آن انسان بیچاره و البته اصیل در جهانی که بین همه ما مشترک است، تبدیل به آدمی «عقده‌ای» شده و به یک بزهکار عوضی فروکاسته می‌شود. عوضی، عقده‌ای و بزهکاری که دیگر هر کسی می‌تواند باشد، نه لزوما کاراکتری ناب از یک بیچاره، درمانده، سرکوب‌شده و از هم پاشیده در جهانی که فرید نه می‌تواند و نه می‌خواهد قهرمان آن باشد! درنهایت هم ما با اضمحلال شخصیتی مواجه می‌شویم که با خود می‌گوید «خسته شده‌ام از بس دویدم، باید استراحت کنم، باید بتوانم از پله‌ها بالا بروم!» این مونولوگ پایانی فرید در «شعله‌ور» را مقایسه کنید با مونولوگی که شخصیت درمانده مدرن دیگری که ساموئل بکت، بزرگ‌ترین چهره شاخص و در حقیقت آموزگار هنر انتقادی مدرن در رمان «نام‌ناپذیر» آفرید، تا انتها جدالش را با جهانش حفظ کرد و هرگز تلاش نکرد با فروکاستن درماندگی‌اش در این جهان، به یک رذیله اخلاقی، برای رهایی از تناقضات بنیادین این زندگی و جهان کنونی راه‌حلی دم‌دستی و مبتنی بر پندآموزی ارائه دهد: «باید ادامه دهی، نمی‌توانم ادامه دهم، ادامه خواهم داد!»
نه، خدا کند شعله‌ور درباره حسد نباشد تا بتواند به‌عنوان حسادت برانگیزترین فیلم تاریخ سینمای ایران جایگاه خود را حفظ کند. فیلمی هستی‌شناسانه، آوانگارد، انتقادی و رادیکال، نه فیلمی که بتوان با آن «استراحت کرد و از پله‌ها بالا رفت!»